ریحان

فصلنامه پژوهشی تخصصی مهدویت

با همکاری موسسه فرهنگی آینده پژوهان

سردبیر محتوا: حمید عطاریانی

محتوا و جمع آوری مقالات: مسعود سروش

طراح جلد و صفحه آرایی: میثم زاهدمقدم

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۲۶ شماره ۲

شعبان ۱۴۴۵ / اسفند ۱۴۰۲ / February 2024

قیمت: ۱۵۰ هزار تومان

فهرست

حقیقت حضور	۳
تو را می‌شناسم	٤
نوری در شام تار	۸
چنین فرزندی تربیت نکردم	۱۲
زمان منجمد می‌شود	۱٦
دامن چین دار	۱۸
تبلیغات	۲۰
نویسنده کوچک	۲۲
حکایت تکرارها	۲٤

http://reyhann.ir

شماره پیامک جهت اشتراک فصل نامه

۵۰۰۰۲۴۱۰۰۰۲۹۱

حقیقت حضور

یادداشت سردبیر

بشر به طور ذاتی کنجکاو است و همین کنجکاوی باعث می‌شود دائما در حال بررسی و تحقیق در موضوعات مختلف باشد.

در طول تاریخ، اندیشمندان با بررسی پدیده‌های گوناگون، نظریات متنوعی ارائه داده‌اند و گاها با گذشت زمان، با انجام تحقیقاتی بدیع‌تر، نظریات پیشین خود را نقض کرده و هیچ‌کس به این باور یقین ندارد که نظریات فعلی نیز در آینده‌ای نه چندان دور، نقض نشود!

به راستی آیا آدمی می‌تواند زندگی خویش را تنها بر اساس این‌گونه یافته‌ها برنامه‌ریزی نماید؟

تا کجا می‌توان عمر بشر را تنها در راه کسب تجارب علمی صرف نمود؟

این تسلسل کشف و نقض، تا کجا می‌تواند ادامه داشته باشد؟

آیا شخصی هست که عالِم به تمام دانش‌ها باشد و برای یافت چگونگی زیست صحیح انسان در بُعد مادی و معنوی، نیازی به تحقیق و تجربه نداشته باشد؟

باید پاسخ داد که آری؛ انسان کامل.

برای شناخت چنین فردی، توجه به ویژگی‌ها و صفاتی که وی باید آن‌ها را داشته باشد، ضروری است. وقتی صحبت از انسان کامل می‌شود، در ذهن، شخصی تداعی می‌شود که از همه نظر بدون عیب و ایراد است و می‌توان به وی در همه زمینه‌ها اعتماد نمود.

فرض کنید قرار است پروژه‌ای عظیم با هزینه‌های بسیار زیاد، اجرا شود؛ به حکم عقل کسی باید برنامه‌ریزی، هدایت و اجرای اینچنین پروژه‌ای را عهده‌دار شود که دارای صفات و ویژگی‌هایی خاص همچون؛ احاطه علمی بر تمامی موضوعات مرتبط و قدرت فراوان باشد.

هر چه این احاطه بیشتر و عمیق‌تر باشد، میزان خطا کمتر و اجرای پروژه نیز کامل‌تر خواهد بود.

حال چنانچه پروژه‌ای گسترده‌تر و پیچیده‌تر برای چنین شخصی تعریف گردد؛ مطمئنا وی نیازمند اشراف علمی و قدرت بیشتری است.

اگر این پروژه، عظمتی به وسعت تکامل و سعادت همه انسان‌ها داشته باشد، دریای بیکرانی از علم و قدرتی شگرف، از جانب خالق این جهان، نیاز است.

خداوند باری‌تعالی برای اجرای چنین پروژه عظیمی، عالمانی با ویژگی‌های خاص روحی و اخلاقی، فرا روی بشر نهاده است و به ایشان چنین حجم عظیم از قدرت و علم را برای مدیریت و اجرای پروژه تکامل، هدایت و سعادت انسان‌ها، اعطا نموده است.

این عالمان همان انسان‌های کاملی هستند که می‌توان در همه امور به ایشان اعتماد و اتکا نمود تا تمام سوالات بشر، در همه مسائل را پاسخگو بوده و او را به مسیر سعادت، راهنما باشند.چنین افرادی در اعتقاد شیعه امام نام دارند که علم و قدرتی مافوق بشر عادی دارند.

در شمارگان آینده از این نوشتار، به مهمترین شاخصه‌های متمایز کننده انسان کامل از دیگر انسان‌ها، به صورت مبسوط پرداخته خواهد شد.

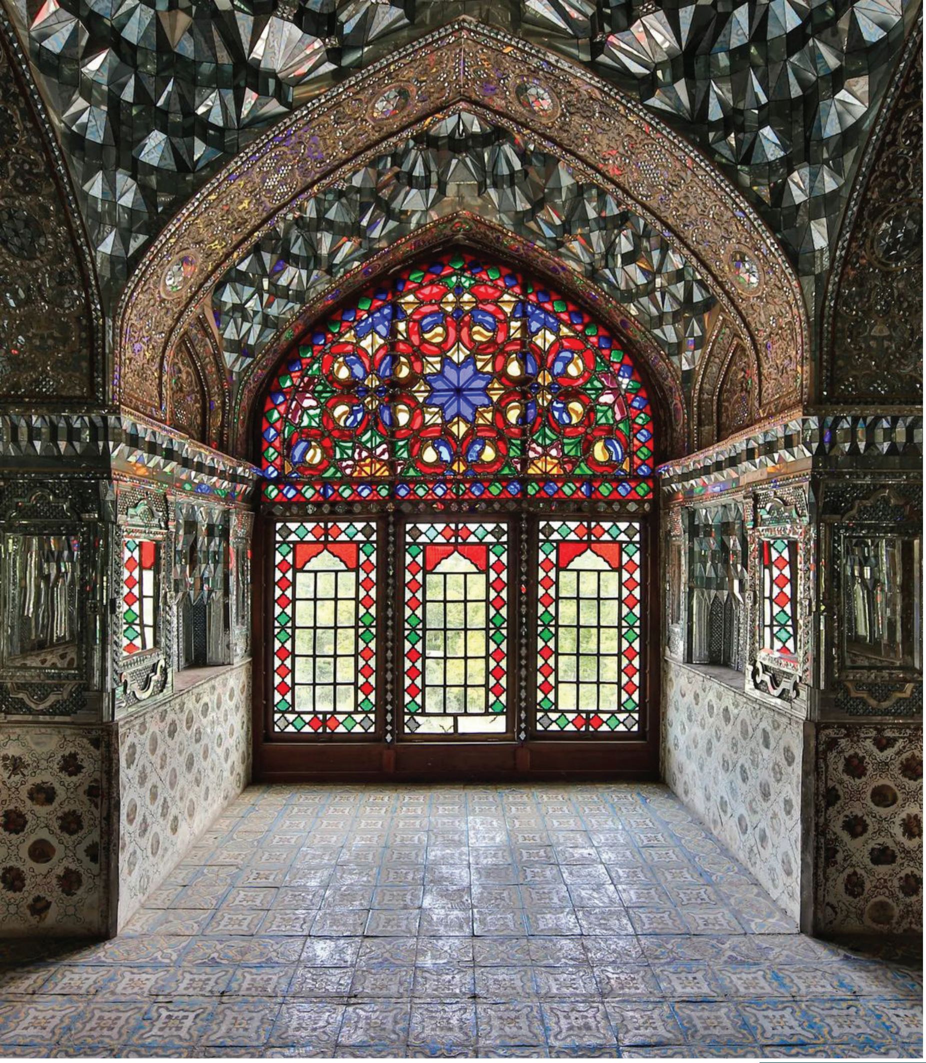

محمدرضا روضه‌خان

تو را می‌شناسم

بررسی روایات مربوط به ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، دوازدهمین و آخرین امام از نسل پیامبر اسلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، در منابع شیعه و اهل‌سنت و پاسخگویی به برخی سوالات و ابهامات در این زمینه

برخی از موضوعات مربوط به ولادت آخرین حجت الهی از نسل پیامبر بزرگوار اسلام که نابود کننده ظلم و برپا کننده عدل در جهان می‌باشد، در طول تاریخ اسلام چه برای شیعیان دوازده امامی که پیروان مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشند و چه برای سایر مسلمانان، مورد سوال و محل بحث بوده است.

از طرفی همان‌طور که در شماره‌های پیشین از این فصلنامه عنوان گردید؛ چون ولادت این موعود الهی در فضایی بسیار حساس و دور از چشم دیگران و حتی نزدیکان امام یازدهم علیه‌السلام محقق شد، به همین علت؛ بسیاری از افراد، در تولد ایشان و جانشینی بعد از امام حسن عسکری علیه‌السلام، به شک افتاده و سوالات و ابهاماتی را مطرح کرده‌اند. اگرچه که در اعتقاد شیعیان آن زمان، این ابهامات پس از کوشش‌های فراوان علما و افراد برجسته‌ای همچون مرحوم شیخ کلینی رحمه‌الله‌علیه، مرحوم شیخ طوسی‌رحمه‌الله‌علیه و مرحوم شیخ صدوق رحمه‌الله‌علیه رفع شد و عالم بزرگ شیعه، جناب شیخ مفید رحمه‌الله‌علیه، بارها و بارها تأکید فرمودند که: «در این دوران که سال ۳۷۳ هجری‌قمری است، به جز مذهب شیعه دوازده امامی که قائل به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است، فرقه دیگری در این مذهب که غیر این اعتقاد را داشته باشد، وجود ندارد» با این حال؛ بازهم در کتاب‌های برخی دیگر از مسلمانان، همچنان مطالبی تحت عنوان «عدم ولادت فرزندی از امام حسن

عسکری علیه‌السلام» و یا «ضعیف و غیرموثق بودن اخبار وارده در تولد حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» مطالبی به چشم می‌خورد که در این نوشتار با توجه به سرفصل‌های یاد شده در دو شماره پیشین از این فصلنامه، روایات موجود در منابع اهل سنت و در شماره بعدی این مقاله روایات و اخبار پیرامون مبحث میلاد حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، به عنوان موعود الهی و آخرین امام و جانشین از نسل پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام که قیام کننده علیه ظلم و جور می‌باشند را به صورت اجمالی بررسی کرده و اعتبار آن‌ها را از جهت موثق بودن و تواتر، با در نظر گرفتن شرایط حاکم در دوران زندگی امام حسن عسکری علیه‌السلام، مورد بحث قرار می‌دهیم.

بررسی روایات ولادت، در منابع اهل‌سنت

همان‌طور که اشاره شد؛ یکی از موارد اختلافی در دیدگاه اهل‌سنت با تشیع، مساله ولادت فرزندی از امام یازدهم علیه‌السلام است که همان مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در روایات پیامبر اسلام می‌باشد. در یک دسته بندی خاص، می‌توان گفت که اهل‌سنت پیرامون سه مورد با شیعه در موضوع بیان شده اختلاف نظر دارند که عبارتند از:

۱- اصل ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

۲- مهدی موعود بودن امام دوازدهم مطابق با روایات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۳- نام پدر و نسب حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

باید دقت کرد که در این مواضع اختلافی، حتی میان دانشمندان اهل‌سنت نیز وحدت نظر وجود ندارد، اما گاهی دیده می‌شود در موضوع ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که اکثر آن‌ها با اعتقاد شیعه مخالف هستند، برخی دیگر نظری موافق و یا نزدیک به دیدگاه عالمان شیعه دارند. البته لازم به ذکر است که ملاک معرفی و بررسی این موارد اختلافی، همان قضاوت و تشخیص اکثریت اهل‌سنت است، هرچند که تعدادی از آن‌ها مخالف باشند.

۱- اصل ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف: با مراجعه به کتاب‌ها و منابع روایی و تاریخی اهل‌سنت متوجه می‌شویم که با وجود آن که بیشتر آنها به اصل تولد حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، اعتقادی ندارند، اما تعداد زیادی هم این واقعه را پذیرفته یا آن را به شکل گزارش تاریخی نقل کرده‌اند که بعضی از شناخته شده‌ترین این افراد عبارتند از:

۱- ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ هجری‌قمری) وی می‌نویسد: «و فیها (سال ۲۶۰ هجری‌قمری) توفی الحسن‌بن‌علی‌بن‌محمد و هو والد محمد الذین تعتقدونه المنتظر» (پاورقی: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، جلد ۶، صفحه ۳۲۰): «در این سال (۲۶۰ هجری‌قمری) حسن‌بن علی پدر محمد که شیعیان وی را «منتظر می‌دانند رحلت کرده است.

۲- محمدبن طلحه شافعی (متوفی ۶۵۲ هجری‌قمری): «ابوالقاسم محمدبن حسن ... هو المهدی الحجه الخلف الصالح...» (پاورقی: طلحه شافعی، مطالب السوول، جلد ۲ صفحه ۱۵۲) « ابوالقاسم محمدبن» حسن همان مهدی و حجت و جانشین به حق است.

۳- سبط جوزی (متوفی ۶۵۴ هجری‌قمری): «فی ذکر الحجه المهدی، هو محمدبن الحسن... و هو الخلف الحجه صاحب‌الزمان القائم المنتظر والتالی، و هو آخر الائمه...» (سبط جوزی، تذکره الخواص، صفحات ۳۲۵ و ۳۲۶): «درباره مهدی که همان محمدبن حسن است... وی جانشین صالح حجت و صاحب‌الزمان «و قائم منتظر است که آخرین امام می‌باشد

همان‌طور که دیده می‌شود در روایات مذکور، برخی از عالمان اهل‌سنت اعتراف به داشتن فرزندی برای امام حسن عسکری علیه‌السلام کرده‌اند و او را متولد شده و حتی مهدی موعود می‌دانند. باید توجه نمود؛ از آن‌جایی که تعداد این عالمان که اقرار به ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کرده‌اند در برخی منابع از ۶۶ نفر تا ۱۳۵ نفر متغیر بوده است (پاورقی: رجوع کنید به کتاب: دکتر مهدی اکبرنژاد، بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل‌سنت، انتشارات بوستان کتاب/ و کتاب: حسین قربانی دامنابی، مهدویت از نگاه اهل‌سنت، انتشارات زرنوشت) و این تعداد قابل توجه و تأمل است لذا؛ برخلاف ادعای برخی از افراد، نمی‌توان به طور مطلق در دیدگاه اهل‌سنت، ولادت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را، منکر شد.

۲- مهدی موعود بودن امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

مطابق روایات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: همان‌طور که گذشت؛ از آن‌جایی که روایات متعدد و معتبر از پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، پیرامون آخرین منجی و موعود الهی که دوازدهمین و آخرین امام از نسل فرزندان ایشان بوده و با ظهور خود بساط ظلم و ستم را در جهان برچیده و عدل و داد را در عالم حاکم می‌کند، وجود دارد؛ همچنان عده‌ای از اهل‌سنت علی رغم پذیرفتن ولادت فرزندی از امام حسن عسکری علیه‌السلام، حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را همان مهدی وعده داده شده با ویژگی‌هایی که عنوان شد، ندانسته و شخص دیگری را مهدی موعود می‌دانند و باید دقت کرد که در دیدگاه اهل‌سنت، باور به متولد شدن حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در سال ۲۵۵ هجری‌قمری، الزاما به این معنا نیست که آن‌ها فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام را همان مهدی موعود که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ظهور آن وعده داده است، بدانند.

در واقع دیدگاه اهل‌سنت در این مورد به دو دسته تقسیم می‌شود؛ یک دسته همانند محی‌الدین‌بن‌عربی، محمدبن‌طلحه‌شافعی و علی‌بن محمدبن‌احمدمالکی، ولادت و مهدی بودن فرزند امام یازدهم علیه‌السلام را قبول دارند و دسته دوم افرادی‌اند که با وجود اینکه ولادت فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام را گزارش کرده‌اند و آن را قبول دارند، ولی مهدی بودن ایشان را نپذیرفته و اعتقاد آن را مخصوص شیعه دانسته و به آن ایراد می‌گیرند، مثل: ذهبی، ابن خلکان و ابن حجر هیتمی.

باید توجه کرد؛ از آن‌جایی که خاستگاه اصلی این باور در شیعه می‌باشد، در میان اهل‌سنت، با وجود اختلاف عقیده برخی از بزرگان آن‌ها، اما این دیدگاه به عنوان نظر غالب مورد پذیرش قرار نگرفته است و پرسش‌هایی را در مورد شخصیت مهدی موعود عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای آن‌ها به وجود آورده است.

۳- نام پدر و نسب حضرت مهدی

یکی دیگر از مواردی که اهل سنت درباره حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیان می‌کنند، نام پدر و نسب ایشان است؛ به این معنا که آن‌ها معتقدند برمبنای برخی روایات از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در کتاب‌های حدیثی‌شان نقل شده است، پدر امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هم‌نام پدر رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یعنی عبدالله است و حسن نمی‌باشد و یا اینکه آن مهدی موعود که در روایات گفته شده است، از نسل امام حسین علیه‌السلام نبوده و از نسل امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌باشد و بر همین اساس همچنان متولد نشده است، چرا که فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام نسبش به امام حسین علیه‌السلام می‌رسد و لذا مهدی موعود نمی‌باشد.

از آن‌جا که اخبار متواتر تنها درباره یک مهدی موعود وارد شده است، پس به ناچار یک دیدگاه در این مورد فقط می‌تواند درست باشد. در واقع با مراجعه به روایت‌هایی که عبارت «اسم ابیه اسم ابی» به معنای «پدرش هم‌نام پدر من است» در آن وجود دارد، می‌یابیم؛ ضعف سندی از نظر خود متخصصان اهل‌سنت وجود دارد. به عنوان نمونه در کتاب «الفتن» از نعیم بن حماد، آورده شده است که: «حدثنا الولید و رشدین عن ابی لهیعه، عن اسرائیل بن عباد، عن القداح، عن ابی طفیل ان رسول‌الله قال: المهدی، اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» یعنی اسم مهدی همانند اسم من و اسم پدرش همانند اسم پدرم است.

در سند این حدیث، شخصی به نام رشدین بن ابی رشدین وجود دارد که بزرگان اهل سنت، همانند احمد حنبل به

روایت‌های او اعتنا نمی‌کنند و آن‌ها را ضعیف می‌دانند و یا نسائی درباره او می‌نویسد: «احادیث منقول از او متروک است و نوشته نمی‌شود» (پاورقی: یوسف‌المزی، تهذیب‌الکمال‌فی‌اسماالرجال، جلد ۹ صفحه ۱۹۳)

آنچه که اکثریت اهل‌سنت را درباره صحت این‌گونه احادیث به تردید انداخته این است که این روایات را برخی از محدثان بزرگ اهل‌سنت در موارد متعدد نقل کرده‌اند، در حالی که جمله «اسم ابیه اسم ابی» در آن وجود ندارد و تنها عبارت «اسمه اسمی» ذکر شده است که برخی از این محدثان عبارتند از: نعیم بن داوود در دو نقل، ابی داوود در دو مورد، ترمذی در یک حدیث، احمد حنبل در چهار حدیث، طبرانی در دوازده حدیث، ابن منادی در چهار نقل و... .

جالب توجه اینکه عده‌ای برای توجیه این روایات، مطالب قابل تأملی بیان کرده‌اند که نزدیک به اعتقاد شیعیان می‌باشد؛ مثلا کنجی شافعی این‌گونه گفته است: «اگر حدیثی که عبارت اسم ابیه اسم ابی دارد صحیح باشد، منظور از نام پدر امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، امام حسین علیه‌السلام است که جد اعلای آن حضرت می‌باشد و مقصود از پدر در این حدیث، پدر با واسطه است و از آن‌جا که لقب امام حسین علیه‌السلام ابوعبدالله بوده، کنیه را بر نام اطلاق کرده‌اند و کنایه از این است که امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف از فرزندان حسین علیه‌السلام است نه امام حسن مجتبی علیه‌السلام» (پاورقی: کنجی شافعی، البیان فی‌اخبارصاحب‌الزمان، صفحات ۲۶ تا ۲۸)

بنابراین روشن است بهترین راه برای حل این مشکل، طبق آنچه اشاره شد این است؛ که به احتمال زیاد عبارت «اسم ابیه اسم ابی» جز اصلی حدیث نبوده و بنا به دلایلی به آن افزوده شده است.

آنچه از این قسمت با کاوش و بررسی منابع اهل‌سنت، در موضوع ولادت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، بدست می آید این است که؛ مطابق نظر بزرگان و محدثان آن‌ها، به طور قطع فرزندی از امام حسن عسکری علیه‌السلام همنام با پیامبر در سال ۲۵۵ هجری‌قمری متولد شده و همچنین آن فرزند بر خلاف ادعای برخی از علمای اهل سنت، همان مهدی موعودی است که در روایات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از او نام برده شده و از نسل فرزند ایشان، یعنی امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.

پایان قسمت اول

منابع:

-اصول کافی/محمدبن‌یعقوب‌بن‌اسحاق رحمه‌الله‌علیه/ دارصعب بیروت/ چاپ چهارم

- کمال‌الدین‌وتمام‌النعمه/ محمدبن‌علی‌بن‌بابویه قمی معروف به شیخ صدوق رحمه‌الله‌علیه/ انتشارات دارالکتب اسلامیه/ سال چاپ ۱۳۹۵

- بحارالانوار/ محمد باقر مجلسی رحمه‌الله‌علیه / انتشارات دارالکتب اسلامیه/ جلد ۵۱

- بررسی تطبیقی مهدویت در روایات شیعه و اهل سنت/ دکتر مهدی اکبرنژاد/ بوستان کتاب/ سال چاپ ۱۳۸۶

- طبقات راویان احادیث مهدویت از طریق اهل سنت/ عبدالکریم عبداللهی/ بنیاد پژوهش‌های اسلامی/ سال چاپ ۱۳۸۵

- تولد حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف/ علی اصغر رضوانی/ انتشارات مسجد مقدس جمکران/ سال چاپ ۱۳۸۷

- مهدویت از نگاه اهل‌سنت/ حسین قربانی دامنابی/ انتشارات زرنوشت/ سال چاپ ۱۳۹۸

نوری در شام تار

جواد کهنوش

در نوشتار گذشته ریحان (شماره ۷)، بیان گردید که؛ بیشترین سوء استفاده از آثار روایی شیعه، از محتوای سه کتاب "کمال‌الدین و تمام‌النعمه" اثر مرحوم شیخ صدوق، "الغیبه" اثر مرحوم شیخ طوسی و "الغیبه" اثر مرحوم نعمانی، رخ داده است و در همان شماره مروری کوتاه بر کتاب "الغیبه"، نگارش مرحوم شیخ طوسی انجام پذیرفت.

دلیل رجوع مغرضین به سه اثر فاخر مذکور این است که؛ دربردارنده سخنان ائمه معصومین علیهم‌السلام پیرامون موضوع غیبت امیر امروز غدیر، رکن دین، انتقام گیرنده خون‌های به ظلم ریخته شده اولیای الهی، حضرت ولی‌الله‌الاعظم، صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، می‌باشد.

این افراد از تحریف و تفسیر به رأی نمودن احادیث موجود در آثار روایی معتبر مرجع، به نفع امیال نفسانی خود (مثل سوء استفاده‌های مالی)، بهره‌برداری کرده و به عنوان نمونه در تعداد جانشینان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تغییرات ایجاد نموده‌اند.

با قدری تأمل و تعمق به راحتی می‌توان دریافت؛ مهدویت موضوعی فرامذهبی و حتی فرادینی است و صرفا اختصاص به مذهب تشیع ندارد، چرا که پیروان همه ادیان بر این اعتقاد هستند؛ روزی خواهد آمد که انسان‌ها تحت عدالت منجی و مصلح جهانی، خواهند زیست و ایشان از بین برنده هیمنه ابلیس و ظلم خواهد بود.

شیطان، اعوان و انصار او به خوبی درک کرده‌اند؛ برای دخل و تصرف در مسیر الهی و انحطاط آن، باید ارکان اعتقادی افراد را مورد هدف قرار داد. نمونه بارز این اتفاق را در مصادره جایگاه وصایت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، می‌توان ملاحظه نمود، بنابراین هر فرصتی را مغتنم شمرده، پیرامون موضوع "غیبت" وارث نهایی غدیر، حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و مسائل مرتبط با ایشان، به روش‌های گوناگون شبهاتی وارد می‌کنند.

در این شماره از نوشتار و شماره بعد، بررسی و خوانش کتاب گران‌سنگ «**کمال‌الدین و تمام‌النعمه**» انجام خواهد پذیرفت.

بررسی کتاب "**کمال‌الدین و تمام‌النعمه**" اثر شیخ صدوق رحمة‌الله‌علیه

قسمت اول

این کتاب، یکی از کهن‌ترین و مشهورترین آثار روایی شیعی، در حوزه مهدویت تألیف مرحوم محمدبن‌علی‌بابویه‌قمی، مشهور به شیخ صدوق می‌باشد. این محدث بزرگ، در حدود ۳۰۰ کتاب، در زمینه‌های عقاید، فقه، تفسیر، تاریخ، رجال، مناظرات، فلسفه و احکام و پاسخ به سوالات مردمی نگاشته است که البته برخی از این آثار مکتوب کهن، در گذر زمان از میان رفته است. قبل از نگارش کتاب "کمال‌الدین و تمام‌النعمه"، تالیفاتی پیرامون حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام، از ایشان و دانشمندان پیشین وجود داشته است ولی از آنجا که در زمان‌های مختلف، شبهات مختلف و جدید به وجود می‌آیند، مرحوم شیخ صدوق نیز از طریق شیخ نجم‌الدین، گزارشاتی مبنی بر تحیر مردم نیشابور و شبهات برخی از فیلسوفان و متکلمان بخارا، در امر غیبت حضرت صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، دریافت می‌نمایند و شیخ صدوق به شیخ نجم‌الدین وعده می‌دهد تا در هنگام بازگشت به ری، کتابی پیرامون این موضوع، تألیف نماید.

این کتاب، سرانجام در سال ۳۶۷ هجری‌قمری و به رهنمود حضرت حجت علیه‌السلام

و در اواخر عمر پر برکت شیخ صدوق رحمةالله‌علیه و در زمانی که تنها حدود ۱۲۰ سال از عمر شریف حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌گذشت، به رشته تحریر درآمده و بعدا به "کمال‌الدین و تمام‌النعه" شهرت یافت.

در این کتاب ۶۵۸ حدیث از ائمه معصومین علیهم‌السلام، پیرامون حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و مسائل مرتبط با ایشان از قبیل طول عمر حضرت، زمان غیبت حضرت، نشانه‌های امام و...گرد هم آمده است.

جناب شیخ صدوق رحمةالله‌علیه، کتاب را در ۵۸ باب به شرح زیر تدوین نموده‌اند:

مقدمه کتاب؛ شامل ۲۵۴ صفحه

ایشان در مقدمه طولانی کتاب راجع به مسائلی همچون لزوم وجود خلیفه الهی در هر عصر، وجوب عصمت امام، اثبات موضوع غیبت، وجوب شناخت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و پاسخ به شبهات فرقه‌هایی مانند ناووسیه، واقفیه، کیسانیه، زیدیه و دیگر مخالفین مذهب تشیع و رد عقاید ایشان می‌پردازند.

به عنوان نمونه؛ در باب وجوب شناخت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌فرمایند: "ایمان کسانی که به حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ایمان آورده‌اند، فایده ندارد، مگر آنکه به شأن و منزلت حضرت در حال غیبت عارف باشند و آن این است که ائمه علیهم‌السلام از غیبت ایشان خبر داده‌اند و بودن آن غیبت را برای شیعیان توضیح داده‌اند... منظور دشمنان و مخالفان ما که تمایلات گمراه کننده دارند، این است که به دستاویز غیبت حضرت صاحب الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و احتجاب ایشان از بینندگان، حق را پایمال کرده و حقیقت را بر کسی که معرفت یقینی ندارد و بصیرتش مستحکم نیست، پوشیده دارند."

در رد عقاید ناووسیه می‌فرمایند: "بعد از کیسانیه، ناووسیه در امر غیبت اشتباه کرده و چون وقوع آن را در حجت خدا صحیح می‌دانستند، از سر جهالت آن را بر امام صادق علیه‌السلام تطبیق دادند، اما خداوند قول ایشان را با وفات آن حضرت باطل ساخت."

باب ۱ تا ۷ این کتاب شریف، به تشریح ماجرای غیبت برخی پیامبران اختصاص یافته است و اولین غیبت فرستادگان الهی را، غیبت ادریس نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی می‌نماید. این غیبت ۲۰ سال طول کشید تا آنجا که کار بر مردمان سخت گردید و آنها با توبه و انابه از خداوند، گشایش خواسته تا اینکه ادریس نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ظهور نمودند.

ادریس صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ظهور قائمی از فرزندانش که نوح نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود، بشارت داد و شیعیان ایشان نسل در نسل، در انتظار قیام نوح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند.

در باب غیبت نوح نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حضرت صادق علیه‌السلام حدیث نقل می‌فرمایند: پس از آنکه نوح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از کشتی پیاده شد، پنجاه سال زندگی کرد، سپس جبرئیل علیه‌السلام به نزد او آمد و گفت: "ای نوح؛ نبوت تو سپری شد و روزگارت به سر رسید، اکنون به اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوتی که با توست، بنگر و آن را به پسرت سام تحویل بده

که من زمین را وانگذارم جز آنکه عالمی در آن باشد که تا بعثت پیامبر دیگر وسیله طاعت من و نجات مردم گردد و مردم را بدون حجت و دعوت کننده به سوی خود وانگذارم".
نوح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت را به پسرش سام تحویل داد و همچنین به شیعیانش مژده ظهور هود نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داد و به ایشان سفارش نمود که از وی پیروی کنند.
چون وفات نوح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرا رسید، شیعیانش را فراخواند و به آن‌ها فرمود: "بدانید که پس از من غیبتی خواهد بود که در آن طاغوت‌ها ظاهر خواهند شد و خدای تعالی به واسطه قائمی از فرزندان من فرج شما را می‌رساند، اسم او هود است و خوش‌سیما، با طمأنینه و با وقار است، او در شمایل و اخلاق شبیه من است و خداوند هنگام ظهور او، دشمنان شما را با طوفان هلاک خواهد ساخت".
آن‌ها پیوسته چشم به راه هود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند و منتظر ظهور ایشان، تا آنکه مدت دراز شد و دل بیشتر مردم سخت گردید و خدای تعالی هنگام یأس آن‌ها، پیامبرش هود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ظاهر ساخت و این‌چنین گرفتاریشان پایان پذیرفت.
حضرت هود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز، پیش از وفات خویش به شیعیانشان وصیت نمود و به ظهور صالح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بشارت داد.
امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: "صالح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، زمانی از میان قوم خود غیبت کرد و روزی که غایب شد، مردی کامل، خوش‌اندام، انبوه‌ریش و متوسط‌القامه بود و چون نزد قومش بازگشت، او را از صورتش نشناختند." پس از ایشان، در باب غیبت حضرت موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، روایت است که فرمودند: "وقتی وفات یوسف صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرا رسید، شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی به جای آورد، سپس گفت: سختی شدیدی به آن‌ها خواهد رسید که در آن مردانشان را بکشند و شکم زنانشان را پاره کنند و کودکانشان را سر ببرند تا آنگاه که خداوند حق را در قائم که از فرزندان لاوی‌ابن‌یعقوب است، ظاهر سازد و او مردی گندم‌گون و بلند قامت است و صفات ایشان را برشمرد، پس به آن وصیت متمسک شدند و غیبت و شدت بر بنی‌اسرائیل واقع شد و آنها مدت چهارصد سال منتظر قیام قائم بودند تا آنکه ولادت موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رخ داد و علامات ظهورش را مشاهده نمودند."
در آن روزگار، عالمی در میان بنی اسرائیل بود که مردم، به احادیث او آرامش می‌یافتند. وی، برخی پیروان را مخفیانه به بیابان می‌برد و به آن‌ها صفات قائم و نزدیکی ظهور او را می‌گفت تا آنکه در شبی مهتابی، موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مشاهده نمودند. در این هنگام او نوجوان بود و از سرای فرعون، بیرون آمده بود. عالم با دیدن موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر قدوم او افتاد و گفت: خدای را سپاس که مرا از دنیا نبرد تا آنکه تو را به من نشان داد. پیروانش که چنین دیدند، دانستند که او صاحب ایشان است. موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: امیدوارم خداوند در فرج شما تعجیل کند و بعد از آن به مدت بیش از پنجاه سال غایب شد.
امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: "به آنچه ناامیدی، امیدوارتر از آنچه امید می‌داری باش، زیرا موسی‌ابن‌عمران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت تا برای خانواده خود شعله‌ای آتش بیاورد، اما به نزد ایشان آمد در حالی که رسول و پیامبر بود و خدای تعالی کار بنده و پیامبرش موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در یک شب اصلاح فرمود و با امام قائم، دوازدهمین ائمه علیهم‌السلام نیز چنین کند و در یک شب کارش را اصلاح فرماید، همچنان که کار پیامبرش موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در شبی اصلاح نمود و او را از حیرت و غیبت به روشنایی فرج و ظهور در آورد".
در باب هفتم؛ ماجرای وفات موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و غیبت اوصیاء و حجت‌های پس از او تا روزگار حضرت مسیح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان گردیده است.
در این باب، از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت است که فرمودند: "چون اجل موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرا رسید و مدت عمر و روزیش به پایان رسید، ملک‌الموت علیه‌السلام به نزد او آمد و گفت: سلام برتو ای کلیم‌الله! موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: علیک‌السلام و تو کیستی؟ گفت: من ملک‌الموتم، گفت: برای چه آمدی؟ گفت: آمده‌ام تا تو را قبض روح کنم. گفت: از کجا روحم را می‌گیری؟ گفت: از دهانت. موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با این دهان با خدایم جل‌جلاله تکلم کرده‌ام. گفت از دستت. گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آن تورات را برگرفته‌ام. گفت: از پایت. گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آن بر طور سینا گام نهاده‌ام. گفت: از چشمانت. گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آن همیشه به رحمت حق چشم دوخته‌ام. گفت: از گوشَت. گفت: چگونه چنین می‌کنی در حالی که با آن کلام پروردگار جل‌جلاله را شنیده‌ام.
پرورگار جل‌جلاله به ملک‌الموت وحی فرمود: جانش را مگیر

تا آنکه او باشد که آن را درخواست نماید. ملک‌الموت بیرون آمد و موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا آنجا که خداوند اراده فرمود، زنده بود. موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یوشع‌ابن‌نون را خواست و به او وصیت کرد که امرش را مکتوم بدارد و پس از خود به جانشینش وصیت نماید. موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از میان قوم خود غایب شد. در دوران غیبتش مردی را دید که به حفر گوری مشغول بود و بدو گفت: آیا می‌خواهی در این کار، کمکت کنم؟ آن مرد گفت آری و او را کمک کرد تا گور را کند و لحد را پرداخت، سپس موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن خوابید تا بنگرد که چگونه است، پس خدای تعالی پرده‌ها را کنار زد و او جایگاه خود را در بهشت دید و گفت: ای خدای من! مرا قبض روح کن! و ملک‌الموت جانش را همان‌جا گرفت و دفنش کرد و خاک بر او ریخت. آنکه به حفر قبر مشغول بود همان ملک‌الموت بود که به صورت آدمی در آمده بود و این در صحرای تیه بود.

پس از موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یوشع‌ابن‌نون، جانشین بود و پس از ایشان یازده وصی (اسباط دوازده‌گانه حضرت موسی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بودند که پیروان هر یک از جانشینان به نزد آن‌ها آمد و شد داشتند و معالم دین خود را فرا می‌گرفتند، تا نوبت به آخرین ایشان رسید و او غایب شد و پس از ظهورش، بشارت به داود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داد و گفت: داود همان کسی است که زمین را از جالوت و لشگریانش پاک خواهد کرد و فرج ایشان در ظهور اوست.

به تصریح قرآن، پروردگار جل‌جلاله در تورات و انجیل، بشارت به ظهور و پیروی از آخرین پیامبر، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با ذکر مشخصات کامل داده است و چنان بوده است که اهل کتاب، ایشان را آن‌گونه می‌شناختند که پدر، فرزندش را می‌شناسد.

از باب ۸ تا ۲۰ این کتاب گران‌بها، روایت برخی افرادی است که قبل از تولد و ظهور پیامبر اسلام، از طریق اخبار پیامبران و اوصیاء پیشین، حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌شناختند و منتظر ظهور ایشان بودند.

در شماره بعد این نوشتار، برخی از حکایات قابل تأمل بیان خواهد گردید و بررسی و خوانش این میراث مکتوب کهن، ادامه خواهد یافت.

وجیهه صفوی

چنیـــن فرزندی تربیـت نکـردم!

در شـماره قبل فصلنامـه، بـه ایـن موضـوع پرداختـم کـه دوران نوجوانـی، یکـی از پراهمیت‌تریـن دوران زندگی هر فرد اسـت و نوجـوان بایسـتی نوجوانـی کنـد. در ایـن مسـیر نیاز بـه حضـور و همراهی بزرگسـالانی امن و مشـفق دارد تا در سـایه ایـن ارتباط، احسـاس ارزشـمندی داشـته و بـه مهارت‌هـای لازم جهـت ورود به بزرگسـالی، دسـت یابد.

امـا زندگـی بـا یـک نوجـوان می‌توانـد طاقت‌فرسـا باشـد و گاهـی آن‌چنـان والدیـن و مربیـان، نگـران و مضطـرب می‌شـوند که رفتارهایـی در برخـورد بـا او نشـان داده کـه روابط آنها را کدر کرده، دیگر خبری از دوسـتی بین‌شـان نباشـد و نوجـوان از حمایت والدیـن بی‌بهـره بماند.

در صورتـی کـه اگـر درک عمیقـی از آنچـه در ایـن دوران بـرای او اتفـاق می‌افتـد داشـته باشـید، کنار آمـدن با نوجوان آسـان‌تر خواهـد بـود و ایـن امـر، جـز با شـناخت او میسـر نخواهد بـود زیرا هنگامـی که نوجـوان را بشناسـید، نگرش‌تـان بـه رفتارهای او تغییـر می‌کنـد و می‌توانیـد او را درک کنیـد.

پس بایسـتی نسـبت به مرحله چالش‌برانگیز نوجوانی شـناخت بیشـتری بدسـت آورده و در این راسـتا، خوب اسـت ابتدا با نظریات

برخـی از متخصصان در این زمینه آشـنا شـوید:
۱. نوجوانـی دوره سـردرگمی اسـت. زیـرا در ایـن دوره فرد نه کـودک اسـت و نـه به درسـتی بالغ شـده اسـت. (بلـر و جونز، روانشناسـی نوجوانی)
۲. برخـی دیگـر، ایـن دوره را بـه دوران «طوفـان و فشـار» و یـا «تولدی جدیـد» تشـبیه نموده‌انـد. (رالف مـوس، نظریه‌های بنیـادی دربـاره نوجوانی)
۳. ایـن دوران «نقطه عطف زندگی» انسـان نام دارد. (سـیری در بلوغ، دوریـس اودلوم)
در قـدم اولِ شـناخت این دوران، آماده شـوید، قرار اسـت جایی برویـد؛ سـفری کوتاه به گذشـته، گشـتی در خاطـرات نوجوانی خودتـان. لحظه‌ای بـا خـود همـراه شـوید و بـه کوچـه پـس کوچه‌هـای خاطـرات نوجوانی‌تـان قـدم بگذاریـد.
روزهـای نوجوانی خود را بـه یاد آورید، خانه، والدین، دوسـتان، مدرسـه و ارتباط خود با آنهـا را ببینید.
در این موقعیت‌ها چه احساساتی داشتید؟
چـه فکـر و رفتارهایـی داشـتید؟ رفتـار شـما بـا والدیـن و دوسـتان‌تان چگونـه اسـت؟ دغدغـه و نگرانی‌هایتان چیسـت؟ دغدغـه شـما در آن روزهـا بـا والدین‌تـان هم‌سـو اسـت؟ چـه مشـکلاتی داریـد؟ چـه چیزهایی برایتـان اهمیـت دارد؟
بزرگسـالانی کـه در اطرافتـان هسـتند، بـا شـما چگونـه رفتار می کننـد؟
در این موقعیت‌ها چه تصمیماتی می گیرید؟
چه چیزی از آن دوران شما را آزار می‌دهد؟
گوشـه‌ای دنـج در همان خاطرات خـود بیابید، بنشـینید و جواب این سـوالات را یادداشـت کنید. هر چقدر طولانی شـود اشـکالی نـدارد. ارزشـش را دارد، منتظرتان می‌مانم.
وقتی فهرست‌تان کامل شد، با ادامه مطلب همراه شوید.
اکنون در جایگاه یک والد؛
مـوارد مشـابه بین خاطـرات آن سـال‌ها و وضعیت فعلـی خود با نوجوان‌تـان را جسـت‌وجو کنید.
بـه احتمـال زیـاد نـکات جالبـی را خواهیـد یافت و بـا آگاهی نسـبت بـه آنهـا می‌توانیـد فضـای نوجوانـی فرزندتـان را بهتر درک کنید.
زمانـی ایـن فعالیـت «گشـتی در خاطـرات نوجوانـی» را بـا تعـدادی والدیـن اجـرا کـردم، یکـی از والدین گفـت: «من دلم نمی‌خواسـت جایـی بـروم و هرگـز به کسـی دلیلش را نگفتم. پـدر و مـادرم فکـر می کردنـد من آنهـا را دوسـت نـدارم یا با آنهـا مخالفت می کنـم در حالی که از بزرگ شـدن سـایز پاهایم ناراحـت بـودم، خیلی بی‌قواره شـده بودند و تناسـبی بـا بقیه بدنم نداشـتند و این مسـأله برایم خیلـی نگران کننده بود.»
والـد دیگـری گفـت: «مـن بسـیار از هم‌صحبتـی بـا دوسـتانم لـذت می‌بـردم و پـدرم خیلی راحـت بـه ایـن خواسـته مـن احتـرام می گذاشـتند و الان هـم دایره ارتباطی وسـیعی دارم و یاد گرفتـه‌ام چطـور با آدم‌هـای متفاوت کنـار بیایم. البتـه در همان نوجوانـی وقـت و هزینـه زیـادی را صرف دوسـتانم می کردم اما درس‌هـای زیـادی آموختـم، به طـور مثـال؛ اینکه چه انـدازه و چطـور رفاقـت کنم.»
می‌بینیـد چطـور بـا سـفری کوتـاه، بـدون هزینـه مالـی و فقط بـا صـرف مقـداری وقـت و تأمـل کـردن در دوران نوجوانـی خـود، توانسـتید به دنیـای نوجوانتان وارد شـوید. در مـوردش با فرزندتـان بدون سـرزنش و مقایسـه صحبت کنید. خوب اسـت نظـرش را نیـز بپرسـید. اینگونـه او احسـاس خواهـد کـرد که تغییـرات دوران نوجوانی طبیعی اسـت و بسـیاری از نگرانی‌های او کاهـش می‌یابـد.
در مـرور ایـن خاطـرات دسـتاورد دیگـری هم خواهید داشـت؛ احتمـالا مشـکلاتی از سـال‌های نوجوانـی خـود را یافتیـد کـه هنـوز شـما را رنـج می‌دهـد، بـرای حـل آنهـا بـا یک مشـاور صحبـت کنیـد، زیرا در برخورد شـما بـا فرزندتان تاثیـر زیادی می گـذارد.
قدم دوم در مسـیر شـناخت نوجوان این اسـت کـه؛ ویژگی‌های دوران بلـوغ را بشناسـید، تلاش کنید این شـناخت علمی و هرچه بیشـتر بـه واقعیـت نزدیک باشـد و بـه حرف‌هایی کـه دهان به دهـان نقل می‌شـوند و پایه علمـی ندارنـد، توجهی نکنید.
بـا شـناخت تغییـرات در سـن بلـوغ، متوجـه خواهیـد شـد، که بسـیاری از رفتارهـا و حالات نوجوان، جزیـی از تغییر و تحولات دوران بلـوغ اوسـت و اصـلا غیرعـادی و نگران کننده نیسـت.
در ادامـه سـعی می کنـم اشـاره‌ای بـه واژه بلوغ داشـته باشـم، اما مطالعـه و بررسـی بیشـتر بر عهـده خواننده گرامی اسـت.
توجـه داشـته باشـیم؛ کلمـه «بلـوغ»، کلی‌ترین کلمه‌ای اسـت کـه در ایـن بـاب به کار مـی‌رود.
مجموعـه تغییـرات بدنـی و روحی کـه مابیـن دوران کودکی و دوران جوانـی بـه وجـود می‌آیـد، به این واژه تفسـیر می‌شـوند. بلـوغ پدیـده‌ای چنـد بعدی اسـت و ضـروری اسـت کـه ابعاد

مختلفـش را بشناسـید.
۱. بلـوغ جسـمی: رشـد سـریع قـد و قامـت و اسـتخوان‌بندی و سـایر اعضـای بـدن کـه همـراه بـا درد بدنـی اسـت و نوجوان جسـمش رنجـور و دردنـاک می‌شـود.
۲. بلـوغ جنسـی: مرحلـه‌ای اسـت کـه فـرد با رسـیدن بـه این مرحلـه، قـادر بـه ایفـای نقـش جنسـی خواهـد بود.
فراوان‌تریـن مـوارد کاربـرد کلمـه بلـوغ، شـامل ایـن دو مورد (بلـوغ جسـمی و بلوغ جنسـی) می‌شـود.
۳. بلـوغ روانـی: پختگـی روحـی کـه باعث می‌شـود انسـان به قدرت تشـخیص مسـائل و توانایـی تمیز دادن مصلحت زندگی خـود دسـت یابد. (رسـیدن بـه ایـن بلوغ سـن مشـخصی ندارد و حقیقـت تأسـف‌انگیز ایـن اسـت کـه بیشـتر ما، هرگز رشـد روانـی کامـل پیـدا نمی‌کنیم)
۴. بلـوغ اقتصـادی: زمانی که فـرد از حیث تامین معـاش و اداره امـور اقتصـادی زندگـی، مسـتقل شـده و بتوانـد متکی بـه خود باشـد که تقریبـا همزمان با تشـکیل خانواده و زندگی مشـترک رخ می‌دهـد.
۵. بلـوغ شـرعی: تنهـا بلوغـی اسـت کـه سـن مشـخصی دارد. نوجـوان در مـورد ایـن تغییـرات کـه تحـت عنـوان «بلـوغ» دسـته‌بندی شـد، احسـاس نگرانی و آشـفتگی می‌کند، بی‌شـک گفتگـو و همراهـی والـدی مهربـان و حمایتگـر به او احسـاس امنیت خواهـد داد.
قـدم سـوم؛ شـناخت ویژگی‌هایی اسـت کـه این مرحله بسـیار مهـم را از سـایر دوران‌هـای زندگـی متمایـز می‌کند.
۱. مهم‌تریـن تحـولات جسـمی بـه خصـوص در ابتـدای مرحله نوجوانـی به سـرعت اتفاق می‌افتـد که برعکـس دوران کودکی جـذاب و دلربا نیسـت. این فرآینـد همراه با تغییـرات هورمونی ناگهانـی و قدرتمنـدی است که باعـث ایجاد نوسـانات اخلاقی می‌شـود. بدون اینکـه تعمدی در کار باشـد، نوجـوان یک لحظه سرشـار از سرخوشـی و لـذت است و لحظـه‌ای بعد بـا زمین و زمان سـر ناسـازگاری دارد.
۲. نوجوانـی؛ مرحلـه‌ای بـرای گـذر و انتقـال از کودکـی بـه بزرگسـالی اسـت. در ایـن مرحلـه وضـع و جایـگاه فـرد مبهم اسـت و نوعـی گم‌گشـتگی دربـاره نقش‌هایـی کـه می‌خواهـد ایفـا کنـد، از او انتظـار مـی‌رود.
زمانـی کـه ماننـد کـودکان رفتـار می‌کنـد؛ متهم می‌شـود که چـرا ماننـد سـن خـودش رفتـار نمی‌کنـد و آن هنـگام نیز که تـلاش می‌کنـد ماننـد بزرگسـالان رفتار کنـد، مجددا سـرزنش می‌شـود. در حالـی کـه تـلاش و آزمـودن شـیوه‌های مختلـف زندگـی به نوجـوان یـاد می‌دهد تا تصمیـم بگیرد چـه الگوهای رفتاری، ارزشـی و نگرشـی، نیازهای آنها را بهتـر تامین می‌کند.
۳. سـرعت تغییراتـی کـه در نوجـوان اتفـاق می‌افتد، آنهـا را از خودشـان، علائـق و استعدادهای‌شـان نامطمئـن می‌سـازد.
احسـاس بی‌ثباتـی می‌کننـد و والدیـن و مربیـان دقـت کافـی داشـته باشـند کـه این بی‌ثباتـی برچسـبی بر شـخصیت نوجوان نشود.
از طرفـی او می‌خواهـد مسـئولیت‌هایی را بـر عهده بگیـرد و از طرفـی خـود را آنقدر توانمنـد نمی‌یابد کـه عهده‌دار مسـئولیتی شـود و ایـن چالشی برایـش ایجـاد می‌کنـد که همراهـی یکی از والدیـن، راه مسـئولیت‌پذیر شـدن نوجـوان را همـوار می‌کند.
۴. نوجـوان، روابـط دوسـتانه را بـر روابـط خانوادگـی اولویت می‌دهـد.
او نیـاز دارد بـا همسـالان خـود ارتبـاط داشته باشـد و بـا آنها همسان‌سـازی کنـد.
روابط با همسـالان به او در کسـب اسـتقلال مورد نیازش کمک می‌کنـد. چنانچـه در این روابط دچار کشـمکش و عیب جویی نشـوید، فرزند شـما بعد از نوجوانی، یکـی از دوستان صمیمی شـما خواهد بود.
۵.نوجوانی، زمان جستجوی هویت است.
او در پـی کشـف ایـن اسـت کـه «من کیسـتم؟» «چه نقشـی دارم؟» «فـارغ از ایـن نقش‌هـا ارزشـمند هسـتم؟»
نوجـوان تمایـل دارد هویت خود را مسـتقل از خانواده و فرهنگ خانوادگـی خـود تجربه کنـد و شـخصیتی متمایز و مسـتقل، از خـود بـه نمایـش بگذارد.
دقـت بـه ایـن نکتـه حائـز اهمیت اسـت کـه بـرای اینکـه از نوجوانتـان حمایـت کنیـد بایـد بدانیـد «او کیسـت؟» شـما نمی‌توانید پشـتیبان او شـوید مگر اینکـه وارد دنیای او شـوید و چیزهایـی را کـه برایـش اهمیـت دارد درک کنیـد.
اگـر شـما مـدام در حـال بررسـی دانسـته‌های قبلـی خـود و یـادآوری دنیایـی کـه مدت‌ها از آن گذشـته اسـت باشـید، این کار سـخت و حتـی غیرممکن خواهد بـود. زمانه تغییـر کرده و هنجارهـا و ارزش‌هـای امروز با دوران نوجوانی شـما فـرق دارد.
توجه داشـته باشـید کـه مخالفت ورزیـدن با والدین؛ سـاده‌ترین و طبیعی‌تریـن راه بـرای متفاوت بودن اسـت.
سرکشـی بخشـی از نوجوانـی و بلـوغ اسـت و بـه نوجـوان این امـکان را می‌دهـد تـا جدایـی از خانـواده را شـروع کنـد.

اگر به نوجوان اجازه سرکشی داده نشود، ممکن است این کار را در سنین بالاتر انجام دهد و حتی بدتر از آن امکان دارد به تایید دیگران وابسته شود و از خطر کردن بهراسد یا به همانی که هست راضی شود.

سرکشی ممکن است به شکل رفتارهای مختلف بروز کند، اما برخی رفتارها وجود دارند که در بیشتر نوجوانان مشاهده می‌شود؛ مانند تمایل نداشتن به بودن در کنار خانواده و بی‌میلی برای تمیز کردن اتاق خود.

سرکشی با درجات مختلف، از خفیف تا شدید دیده می‌شود.

متداول‌ترین و سخت‌ترین نوع سرکشی که والدین ناچار به رویارویی با آنها هستند، سرکشی در مقابل اموری است که برای پدر و مادر بیش از همه ارزش دارد.

سرکشی، بخشی از تغییرات نوجوان و استقلال‌یابی اوست، سعی کنید او را درک کنید، احساس گناه نکنید و از اشتباه کردن او واهمه نداشته باشید و اینگونه تلاش کنید آتش سرکشی را شعله‌ور نکنید.

شدت و ضعف هر یک از مواردی که گفته شد در نوجوانان مختلف، متفاوت است.

نکته حائز اهمیت این است که فرزندمان را با دیگری و حتی گذشته خودمان مقایسه نکنیم.

اکنون که تا حدودی نسبت به دنیای نوجوان شناخت پیدا کردید؛ می‌توانید نوجوان‌تان را بهتر درک کرده و همین‌طور که هست، او را بپذیرید و دوستش بدارید.

برای درک معنای پذیرش، «جین نلسن» در «کتاب تربیت سالم نوجوان»، تعبیر زیبایی بیان می‌کند، که می‌تواند کمک‌کننده باشد؛ او چنین می‌نویسد:

«پذیرش را از طبیعت یاد بگیرید؛ روشن است که کاکتوس و گل ارکیده نیاز به مراقبت‌های متفاوتی دارند و هرچه تلاش کنید گل رز هرگز نمی‌تواند یک گل اطلسی باشد. تصور کنید شخصی به شما کاکتوسی می‌دهد تا از آن مراقبت کنید؛ چه احساسی در مورد گیاه‌تان دارید؟ آیا به آن علاقه‌مند هستید؟

اگر گیاه‌تان کاکتوس باشد و دلتان یک رز بخواهد آیا می‌توانید کاری کنید که کاکتوس تبدیل به گل رز شود؟ برای پرورش کاکتوس، چه مراقبت‌هایی را باید انجام دهید؟»

تربیت نوجوان فرآیندی است که بخش زیادی از آن مربوط به «پذیرش» است.

به جای اینکه تلاش کنید نوجوان را به شکلی که فکر می‌کنید باید باشد دربیاورید، بر آنچه هست تمرکز کنید و آزادش بگذارید.

اگر به جای تغییر در نوجوان، درست مثل یک گل به پرورش و مراقبت از او بپردازید، مشکلات تربیتی کمتر می‌شوند.»

در این مسیر کلام نورانی مولای‌مان امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیه روشنگر راه ماست:

«وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَحْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ»

«خویشاوندی، به دوستی نیازمندتر است تا دوستی به خویشاوندی»

(نهج‌البلاغه، حکمت ۳۰)

به راحتی و اندکی تامل از کلام مولا می‌فهمیم که ارتباط خویشاوندی (والد و فرزندی که در این مقاله تمرکز بر آن است) نیازمند ارتباطی دوستانه است.

در قسمت بعد از این نوشتار، به چهار نیاز اساسی نوجوانان خواهیم پرداخت.

در پایان از اینکه برای ارتباط بهتر با نوجوانان تلاش می‌کنید و صبورانه کنارشان هستید؛ از شما تشکر می‌کنیم.

زمان منجمد می‌شود

حامد دلاوری

همان‌گونه که در زبان فارسی به جهت نشان دادن اهمیت وقت و زمان، آن را به طلا تشبیه می‌کنند، در زبان انگلیسی نیز آن را به "پول" تشبیه کرده و این‌گونه بیان می‌کنند:

"Time is money!"

بسیاری افراد حداقل یک‌بار با این ضرب‌المثل روبرو شده‌اند و همگی صراحت معنای آن را متوجه می‌شوند. واضح است که حتی فراتر از ظاهر ضرب‌المثل، ارزش زمان از طلا، نقره، یا هر واحد پولی دیگری بالاتر است. به طور ملموس می‌توان این‌گونه بیان کرد که؛ حتی ضررهای مالی هنگفتی که شرکت‌های بزرگ دنیا دچار می‌شوند، هر چقدر هم که شدید باشد، امکان جبرانش وجود دارد. به آن هنگام ارزش زمان معلوم می‌شود که؛ شخصی اگر ثروتمندترین فرد کره زمین هم باشد، هیچ‌گاه مانند کسی که لحظاتی پیش، این متن را شروع به خواندن یا شنیدن نموده است، قادر نیست زمان را به عقب برگردانده و آن را مجدد در مسیر مطلوب و موردنظرش طی نماید! غنی‌ترین افراد دنیا هم به این موضوع باور دارند و همواره سعی می‌کنند؛ همان‌طور که مراقب اموال و دارایی خویش هستند و سعی می‌کنند در جای درست آن را استفاده و خرج کنند، این حساسیت را برای وقت و زمان خود نیز قائل باشند.

اکنون که صحبت از طلا و دارایی به میان آمد، لازم است بیان گردد که یکی از اساسی‌ترین مسائل مطرح شده در علم مدیریت مالی، مبحث مهم "بودجه‌بندی" است. اینکه انسان توانایی مدیریت درست سرمایه و درآمد را داشته باشد و هزینه‌ها را به صورت دقیق محاسبه نماید، اهمیت بالایی دارد؛ همچون مسائل مطرح در تهیه مسکن، خوراک، پوشاک و وسیله حمل و نقل. از بُعد شغلی و ابعاد دیگر زندگی هم زیر مجموعه‌های فراوانی از نظر مالی وجود دارد که باید برای همه آنها برنامه‌ریزی نمود. مدیریت زمان نیز شباهت بسیاری به مدیریت مالی دارد، این‌گونه که؛ برای تمامی انسان‌ها شبانه‌روز بیست و چهار ساعت و سال تنها سیصد و شصت و پنج روز است.

اگر زمان آینده‌ای که هر لحظه به حال تبدیل می‌گردد را درآمد و هر عملی که در هر لحظه از زمان به وقوع می‌پیوندد، به هزینه تشبیه شود، باید مانند یک مدیر مالی خبره، برای نعمت وقت و زمان اهمیت والایی قائل شد و چون این‌گونه درآمد برای همه یکسان است، تفاوت رشد آدمیان را باید در چگونگی استفاده از درآمد، بسی موثر دانست. ممکن است فردی از زمان خویش، بهترین بهره را ببرد و خویش را به برتری رساند و امکان دارد فردی درآمد زمانی خود را به بطالت و اهمال‌کاری صرف کند و ضررهای این هدررفت را در زندگی خویش ببیند. تأمل بر این نکته مهم باعث ایجاد این سوال می‌شود که؛ بهترین استفاده از موهبت زمان که خداوند به انسان عطا نموده، در چیست؟ تصور کنید؛ در صبح یک روز کاری پرمشغله، فردی صدای آلارم ساعتِ زنگ‌دارش، که خود از پیش تنظیم کرده بود، خواب عمیقش را برهم زند. صدای گوش‌خراش آن ساعت، مانند آب سردی که ناگهان بر روی سر و صورت فرد ریخته شده، دیگر مهلت قرار دادن پلک‌ها را بر یکدیگر نمی‌دهد و هرچه دست‌ها را بر دو گوش خود می‌فشارد، اثربخش واقع نمی‌شود. وی با تلاش بسیار، در نهایت موفق به خاموش نمودن آلارم نمی‌شود و با عصبانیت فراوان، ساعت قدیمی‌اش را که در حال ایجاد صدای فراوان بود، با شتاب به سمت دیوار پرتاب می‌کند و مطمئن می‌شود که دیگر صدایی از او شنیده نمی‌شود. وی شاید در آن حال خستگی، متوجه رفتاری که انجام داده نشده باشد، اما بعد از گذشت دقایقی که برمی‌خیزد، بسیار دلگیر و آشفته می‌گردد؛ هم به علت خراب شدن ساعتی که باید به فکر جایگزین آن باشد و هم به دلیل خسارت ناشی از آن زمان از دست رفته‌اش که هیچ توجهی به آن نداشته است. همانطور که از این ماجرا بر می‌آید، وقت و زمانی که هر انسانی از دست می‌دهد، هیچ جایگزینی نخواهد داشت و طبیعتا از دست دادن این فرصت‌ها، باعث حسرت و ندامت افراد می‌شود. کمی تامل و درنگ سبب می‌شود تا یادآور دنیایی زودگذر و ناپایدار شده و متذکر به این نکته که؛ مرگ ناگهان فرا می‌رسد! هرکه در این مزرعه خیر و یا شر بکارد، همان را درو می‌کند[۱].

حال که اهمیت این موضوع کاملا نمایان شد، آیا به راستی می‌دانیم که بهترین انتخاب ما در هر لحظه از زندگی دقیقا چیست؟ و کدامین عمل بیشترین اولویت را دارد؟ متخصصان در این

حوزه معمولا برای پاسخ به این مسأله، برنامه زمان‌بندی متناسبی را توامان با ویژگی‌های شخص و ارزش‌های وی پیشنهاد می‌دهند که علاوه بر مصرف بهینه‌تر زمان، قابلیت اجرایی آن نیز وجود داشته باشد. عمل به این برنامه اختصاصی، می‌تواند منجر به استفاده صحیح از زمان روزانه برای هر شخص گردد. اما روزگار به آدمیان در طول تاریخ نشان داده که همیشه تمام رویدادها، قابلیت پیشرفت و همراهی طبق برنامه را ندارند. شرح این قضیه را می‌توان با یک مثال ادامه داد؛ آیا پدری هست که دغدغه‌مند خانواده خویش باشد اما لحظه حساس به دنیا آمدن فرزندش، در خانه خواب باشد، یا در شرکت مشغول به تجارت، یا با دوستان به تفریح سرگرم باشد؟! هرچند اگر خواب، کار یا تفریح وی از پیش، با برنامه‌ریزی دقیق تعیین شده باشد و تولد فرزندش خارج از برنامه رخ داده باشد؟! حال اگر برای همین فرد ماجرای دیگری رخ دهد؛ با توجه به تعهد شغلی وی و مشغولیت‌های فراوان او در این زمانِ کاری به خصوص، ضمن برنامه‌ریزی دقیق حتی برای ساعت‌های کاری مضاعف، این‌شخص پیشنهاد سفر یک هفته‌ای تفریحی همراه با دوستانش را قبول می‌نماید؟! یا لحظه اخراجش را با خود متصور می‌شود و از دوستانش درخواست می کند که زمان آن سفر را حداقل برای دو هفته به تعویق بیندازند؟!

این اولویت‌ها و دغدغه‌های هر فرد است که باعث می‌شود در لحظه پیش آمدن رویدادهای غیرمنتظره زندگی، صحیح‌ترین عمل را برگزینند. البته لازم به ذکر است؛ تا زمانی که شناخت لازم و کافی نسبت به شایستگی حقیقی رویدادها وجود نداشته باشد، ممکن است خطایی در شناسایی اهمیت هر عمل رخ دهد.

با تمام توضیحاتی که پیرامون اهمیت والای زمان بیان گردید، آشکار است که باید بهترین فعل را در هر زمان برگزید و آن را به انجام رسانید. حال تصور کنید عملی باعث شود که زمان علی‌رغم ارزش بی‌نهایت خود، برای فردی ذخیره شود. شاید غیرممکن به نظر برسد که با انجام عملی، بتوان زمان را پس‌انداز نمود و همچنین از نتایج تاثیرگذار آن عمل نیز بهره‌مند گردید! اینجاست که هر انسانی در پی یافتن چیستی آن فعل و سپس انجام آن خواهد شتابید تا اگر آثار بیان شده، حقیقت داشته باشد، از منافعش بی‌بهره نگردد.

زمان رونمایی فرا رسیده است:

"قطعا ایّام زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام جزء عمر زائران شمرده نشده و از اجلشان محسوب نمی گردد."[۲]

"هر کس به خاطر خدا به زیارت امام حسین علیه‌السلام برود، خدا او را مثل یک نوزاد، از گناه خارج می کند. فرشته‌ها بدرقه‌اش می کنند و با چتری از بال‌هایشان، بر سرش سایه می‌افکنند تا آنگاه که به نزد خانواده‌اش باز گردد. فرشتگان آمرزش او را از خدا می‌خواهند و رحمت آسمانی از هر سو او را می گیرد..."[۳]

اکنون باید شتاب نمود و دست به کار شد، زیرا امکان دارد، دست ما از دنیا کوتاه شود و بی‌نصیب شویم از این رویداد طلایی و چه نیک فرصتی است ایام اربعین، برای زیارت امام حسین علیه‌السلام. به آن وقت که سیل عظیمی از مردمان غریبه و آشنا، با مدیریت درست زمان خویش به پاخاسته، همّ و غم زندگی خویش را رها کرده و این موضوع را در اولویت کارهای خود قرارداده‌اند و در نهایت یقین دارند بهترین اقدامی است که در آن لحظات و ساعت‌ها می‌توان انجام داد.

چرا که خداوند باری تعالی، اراده نموده به عدم گذر عمر در عبور لحظات، آن هنگام که توفیق زیارت امام حسین علیه‌السلام، نصیب گردد. پروردگار، چنین عنایتی را به دست صاحبِ زمان جاری نمود و ایشان را صاحب نمود بر گران‌بهاترین دارایی هر فرد، یعنی زمان. حال تو چه دانی که بهترین بهره از آن چگونه باشد، مگر آن که از حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مدد بخواهی؟!

باشد که روزافزون شود توفیقات، به یمن وجود و محبت ایشان!

پاورقی:

۱. بحارالأنوار، جلد۷۵، صفحه۳۷۳

۲. کامل الزیارات، صفحه۱۳۶

۳. کامل الزیارات، صفحه۱۴۵

۴. کامل الزیارات، صفحه۱۳۳

دامن چین‌دار

ابراهیم علیپور

آن روز وقتی که خسته و بی‌رمق به خانه برگشتم، به محض ورود، بی محابا پرید تو بغلم. طوری که چیزی نمانده بود زمین بخورم. تقریبا کار هر روزش بود. خودم را جمع‌وجور کردم و به زحمت به کاناپه رساندم. روی کاناپه نشستم و با لبخندی از سر بی‌حوصلگی گفتم: چه خبره باز؟! ریسمان بازوانش را بر گردنم آویخت و بعد از بوسیدنم گفت: "یه چیزی بگم؟" گفتم: بفرمایید. گفت: "گوشَت را بیار می‌خوام در گوشَت بگم."سری تکان دادم و صورتم را جلو بردم و دوباره گفتم: بفرمایید. لب‌های نازکش را به گوشم نزدیک کرد و با صدایی آهسته و آمیخته با خجالت، طوری که انگار دوست نداشت کسی صدایش را بشنود گفت: "می‌شه برام یه عروسک بخری که موهای طلایی‌اش روی شونه‌اش ریخته باشه و..." صدای مادرش که از آشپزخانه گفت: "زهرا! بابا خسته‌اس بذار برسه بعد شروع کن"، حرفش را قطع کرد و افکارش را به هم ریخت. سرش را به سمت آشپزخانه برگرداند و با لحنی ملیح و کش‌دار گفت: "باشه". مکثی کرد، آب دهانش را قورت داد و با دست‌های نحیفش، کوچه‌ای میان لبانش و گوش من باز کرد و این‌بار آهسته‌تر گفت: "می‌شه برام یه عروسک بخری که موهای طلایی‌اش روی شونه‌اش ریخته باشه و یه گل‌سر بزرگ صورتی‌ام داشته باشه، پیراهنش هم سفید باشه با گل‌های کوچک قرمز، دامنش هم مثل دامن مامان که عزیزجون براش از کربلا

خریده، آبی باشه با چین‌های زیاد، کفش‌هایش هم قرمزِ پاشنه بلند باشه؟"

لبخندی زدم و برای اینکه خودم را از شرّ تحمل وزنش خلاص کنم گفتم: چشم! برات می‌خرم. خندید و به نشانه تشکر گونه‌ام را بوسید، از روی سینه‌ام سُر خورد و رفت. رفت سراغ بازی با عروسک کهنه و رنگ پریده‌ای که در جدالی کودکانه با دختر همسایه، یکی از پاهایش را از دست داده بود و "آلما" صدایش می‌کرد.

روی کاناپه لم دادم و غرق در تماشای بازی کودکانه‌اش شدم. شنیدم که با آلما درمورد یک هم‌بازی جدید به نام "سوگند" که قرار است فردا به منزلمان بیاید صحبت می‌کند. طوری با اطمینان از عروسک جدید حرف می‌زد که انگار ذره‌ای شک نداشت که آن را برایش می‌خرم. و حتی به این هم فکر نمی‌کرد که اصلا ممکن است چنین عروسکی با آن مشخصات، وجود خارجی نداشته باشد. برای او تنها قول من بود که اهمیت داشت و گویا واژه‌ای به نام بدقولی برایش تعریف نشده بود. از نظر او هیچ نامکنی برای من وجود نداشت. لحظه‌ای گمان نمی‌کرد که ممکن است فردا عروسکی در کار نباشد. سوگند آنقدر برایش واقعی بود که هنوز نیامده، پای ثابت بازی‌های سه نفره شده بود. آنقدر مطمئن بود که حتی قبل از خواب، از مادرش خواست تا کنار آلما، در محفظه شیشه‌ای کمد کنار تختش، جایی هم برای سوگند باز کند.

آن شب، هنگامی که با چشمان باز روی تخت پهن شده بودم، هنوز فکر حرف‌های دخترم و سوگندِ خیالی‌اش همراهم بود. همین‌طور که به چراغ سقف اتاق خواب خیره بودم، به یاد اتفاقات چند روز پیش افتادم. روزی که به خاطر مشکل مالی که برایم پیش آمده بود، سراغ پدرم رفتم و از او کمک خواستم. پدری که همیشه می‌گفت موقع گرفتاری‌ها و مشکلات می‌توانم روی کمکش حساب کنم. پدری که می‌دانستم من را از خودم بیشتر دوست دارد، اما

آنقدر که دخترم به من اطمینان داشت، من به او اعتماد نداشتم، چراکه بعد از در میان گذاشتن مشکل با پدر، سراغ هرکسی رفتم و به هر دری زدم تا چنان‌چه پدرم نتوانست مشکلم را حل کند، راه حل مطمئن‌تری داشته باشم و برخلاف دخترم که ساعتی پیش، با خیالی راحت و فکری آسوده به خواب رفت، من اما، از استرس و دلهره، چند شب خواب راحت به چشمانم نیامد.

با اینکه قول پدری را داشتم که می‌دانستم لحظه‌ای از اوضاع و احوال من غافل نیست، پدری که ثروتمندترین کسی بود که می‌شناختم، کسی‌که از پدر و مادر واقعی برایم دلسوزتر بود، پدری که همه موجودات عالم، زندگیشان را مدیون وجود او بودند.

لحظه‌ای به خود آمدم. احساس خجالت می‌کردم و ذهنم یک جا بند نبود. دائم به دنبال خاطره‌ای می‌گشتم که در آن، من نیز چون دخترم اعتماد به پدر را تجربه کرده باشم. در واقع می‌خواستم خودم را به خویش اثبات کنم. به دنبال ردپایی از یک خاطره، روز به روز و لحظه به لحظه در کوچه پس‌کوچه‌های خاطراتم پرسه زدم و به عقب برگشتم تا جایی که دیگر چیزی برای به یادآوردن نبود. اما در گوشه گوشه‌ی اقلیم حافظه‌ام، تنها آغوش او بود و غفلت من، توجه او بود و سستی من. آنجا فهمیدم که در نگاره‌های نقش بسته بر هزارتوی حیاتم، در میان رنگ‌های سرخ، زرد و ارغوانی، آنچه پررنگ نبود سبزینه‌ی تکیه بر شانه‌های استوار پدر بود، و آن شب دانستم که ایمان، یعنی اطمینان کامل یک دختر به وعده پدرش. یعنی شکرگزاری، قبل از برآورده شدن آرزو، قبل از مستجاب شدن دعا.

اما اکنون، یا صاحب‌الزمان، ای مهربان‌ترین پدر، آرزویم این است که تصویر اصلی زندگی‌ام، سرشار از سبزرنگِ تکیه بر حضور شما باشد و سرزمین حافظه‌ام، آکنده از خاطراتِ در پناه‌تان، آرام بودن.

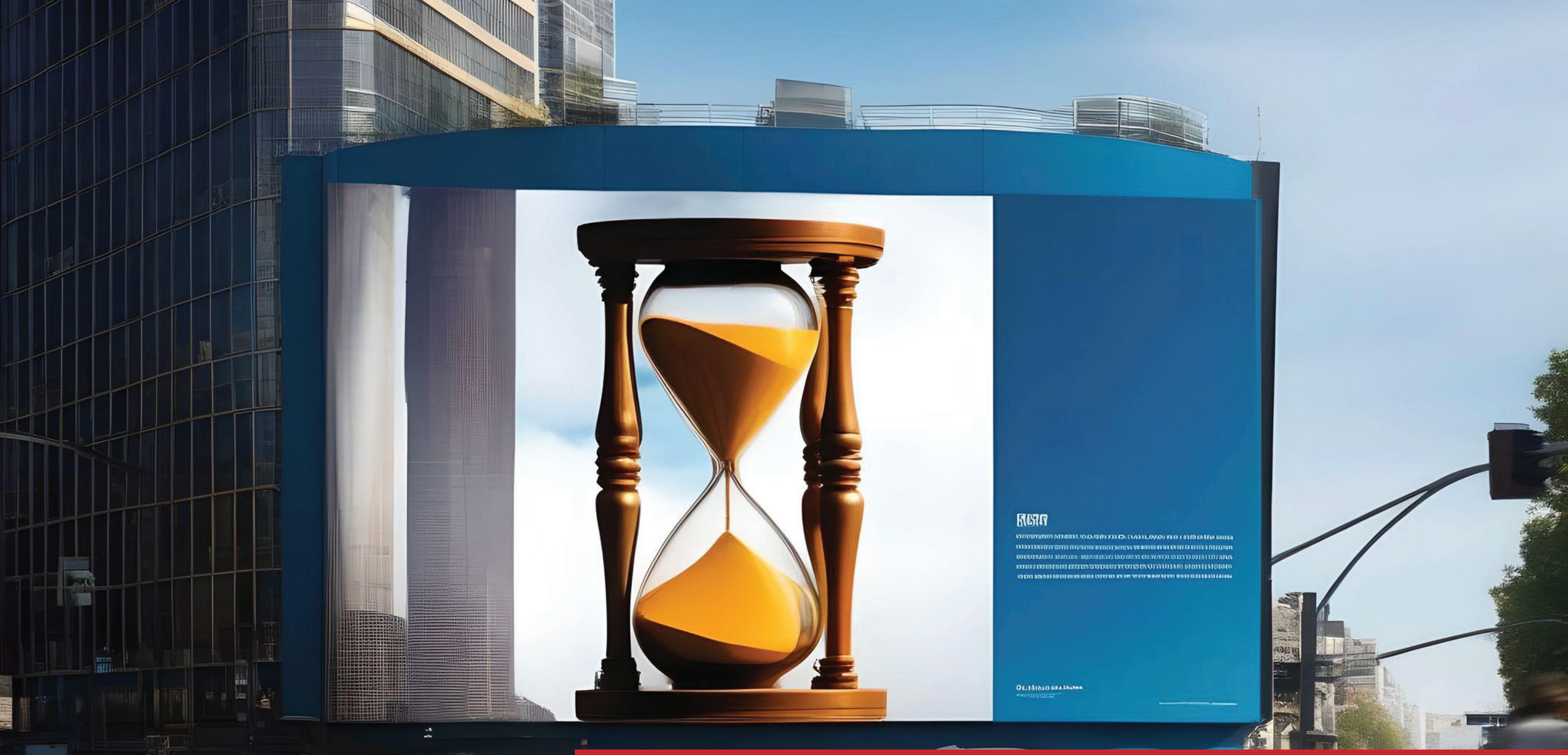

تبلیغات

حامد دلاوری

از ریزش موهات خسته شدی؟ یک کفش راحت نداری بپوشی؟ از بودجه‌بندی دروس کنکورت عقب موندی؟ راه پول درآوردن بلد نیستی؟ از همسرت فاصله گرفتی و می‌ترسی جدا بشی؟ و...

هر فردی ممکن است بارها با چنین سوالاتی روبرو شود، اما آن که توجه کند و یا از آنان عبور کند، قطعا بر ناخودآگاهش تاثیر گذاشته و باعث می‌شود در ذهن مخاطب احساس نیاز کاذب ایجاد شود؛ این هنر «تبلیغات» است!

امروزه دغدغه یکایک افراد و حتی اجتماع، ایجاد اشتغال هرچه مناسب‌تر و رفاه مالی بیشتر است. کمتر کسی پیدا می‌شود که برای کسب‌وکار خود، برنامه‌ای نداشته باشد. هر انسانی از جوانی به اقتضای شرایط خویش، تصمیم می‌گیرد که در مسیر کسب تجربه و تحصیل درآمد حرکت کرده و سعی می‌نماید از بیکاری فاصله بگیرد. این امر، کاملا عقلانی است که برای گذران زندگی، آدمی می‌بایست به کار و تلاش جدی پرداخته و از کسالت و تنبلی دوری کند. روان‌شناسان و جامعه‌شناسان نیز به دلیل فوایدی همچون؛ هدفمندتر شدن زندگی، ایجاد شبکه ارتباطی، تشکیل هویت اجتماعی، تقویت مدیریت زمان و برنامه‌ریزی و مواردی از این دست، کارکردن را بسیار با اهمیت دانسته‌اند. پر واضح است؛ موفقیت‌ها و دستاوردهای بزرگ، هیچ گاه به آسانی به دست نمی‌آیند و بایستی هوشمندانه عمل نمود و بی گدار به آب نزد!

هوشمندانه عمل کردن بدین معناست که؛ در کنار به دست آوردن تجارب گوناگون، به دنبال یادگیری مباحث آکادمیکِ به روز بود. به همین علت کتاب‌های بسیاری در توسعه انواع کسب‌وکارها نوشته شده، دوره‌های آموزشی، سمینارها و وبینارهای فراوانی برگزار شده و رشته‌های دانشگاهی حرف‌های بسیاری در این حوزه دارند.

در اصول راه‌اندازی و بقای کسب‌وکار، دو مورد مهمی که باید به آن توجه داشت؛ «بازاریابی» و «تبلیغات» است.

اصولا بازاریابی به عنوان مجموعه‌ای از ابزارها، فرآیندها و استراتژی‌هایی است که صاحبان کسب‌وکار از آن، جهت ترغیب مشتریان برای استفاده از محصولات خود استفاده می‌کنند. تبلیغات به عنوان زیرمجموعه بازاریابی، به منظور جلب توجه بازار هدف؛ مشتریان بالقوه و حتی بالفعل، به کار گرفته می‌شود که البته لازمه آن پرداخت هزینه است. به زبان ساده‌تر؛ تبلیغ یعنی ارائه و اعلان عمومی موضوع یا محصول مورد نظر، به نحوی که مخاطب نسبت به آن تمایل پیدا کرده و خواهان آن گردد.

با توجه به تغییر سبک و فضای فعالیت مردم، شاید دیگر بسترهایی مانند بروشور، بیلبورد، رادیو و تلویزیون برای تبلیغات آنچنان تاثیرگذار نباشند.

در عصر جدید رسانه، بسترهای نوینی جهت تبلیغات به

وجـود آمده اسـت و ایـن امر باعث شـده، فعالیـت مخاطبان، به دلیـل جذابیـت فراوان، به سـمت آن بسـترها سـوق پیـدا کند. یکـی از بارزتریـن آنهـا «فضـای مجازی» اسـت کـه تاثیرات و نتایج بسـزایی را بـرای ارائه‌دهنـدگان بـه ارمغـان مـی‌آورد. فضـای مجازی بـه سـبب درگیـر نمـودن جامعـه بالایـی از مخاطبـان، باعث شـده تا هر فـردی که بـه تبلیغ نیـاز دارد، این فضـا را فرصتـی نـاب قلمداد نمـوده تـا از مخاطبیـن آن نهایت اسـتفاده را ببـرد. و در ایـن موقعیت جدید اسـت کـه هنر واقعی تبلیغـات نقـش اصلـی خویـش را ایفـا می‌کند!

روزانـه ممکـن اسـت افـراد بارهـا و بارهـا پیام‌هایی به اشـکال و انحـاء گوناگـون به گوش و چشم‌شـان برسـد، بـدون آنکه از صحـت و سُـقم آن داده‌هـا که بعضا جـذاب نیز می‌باشـند، مطلع شـوند. اینجاسـت کـه ممکن اسـت مخاطـب نادانسـته پیامی را دریافـت کنـد و مجذوبش شـود که هیچ حقیقتی نداشـته و گاها تحـت تاثیر مقاصد سـوء آن قرار گیـرد. این جنـس از تبلیغات فریبنـده، ممکن اسـت در هرصنعتی به کار گرفته شـود؛ توسـط سـودجویانی کـه هیـچ‌گاه این فرصت‌هـا را نادیـده نمی‌گیرند.

از آن‌جایـی که پیشـگیری بهتر از درمان اسـت؛ برای جلوگیری از وقـوع چنیـن اتفاقاتـی، باید نسـبت بـه هرپیامی کـه دریافت می‌گـردد، تامـل نمـود و کورکورانـه آن را نپذیرفت. بایسـتی بـا مطالعـه و تحقیـق در هـر موضوعـی، از زوایـای مختلف آن را بررسـی نمـود تـا گرفتـار فریـب افراد سـودجو نشـد. به این نحـوه تفکـر، «سنجشـگرانه» و یـا «نقـاد» گفتـه می‌شـود که فراگیـری آن بـرای هر فـردی، ضروری و لازم اسـت!

ایـن ماجـرا در پذیـرش مفاهیـم اعتقـادی نیـز صـدق می‌کند؛ گاهـی پیام‌هـا و سـخنانی توسـط رسـانه‌های گوناگـون مطرح می‌شـود کـه درون آنهـا، حرف‌های اشـتباه و مسـموم، در قالبی بسـیار زیبـا بیـان می‌گـردد تـا اشـخاص را بـه سـمت اغراض خویـش گمـراه نماینـد. در همیـن حـال ممکـن اسـت مسیر گم‌کـردگان، هیـچ‌گاه متوجـه ضـرر بزرگـی که بـه اعتقادات خویـش وارد می‌نماینـد، نشـوند و البته پرواضح اسـت کسـانی که از آگاهـی کمتری برخوردارند و اعتقاد خویش را مسـتحکم ننموده‌انـد، بیـش از دیگران در معـرض انحرافات اعتقـادی قرار دارنـد و ممکـن اسـت بـه راحتی تیر شـک و شـبهه بـه درون قلـب آنها نفـوذ کند.

تأثیرپذیـری از اینگونـه تبلیغـات، می‌توانـد موجـب انحرافـات عمیقـی گـردد که سرنوشـت آدمـی را به کلی تغییـر داده و او را در باتـلاق ضلالت غـرق نماید.

حال شـناخت کسـانی کـه مغرضانـه از تبلیغات، چنین اسـتفاده سـوئی می‌نماینـد، بسـیار حائـز اهمیـت می‌گردد.

در طـول تاریـخ، افراد متعددی کمـر به گمراهی رهروان مسیر حقیقت بسـته و سـعی کرده‌اند باطـل خویش را بـزک نموده تا پیروان مسـیر حق، دچار شـک و شـبهه شوند.

نافرم هیبت یخ زده درون جلد کجا و بزک کرده عروسک خندان بر روی آن کجا؟!

چـه بسـیار باورهایـی کـه بـا همیـن قصـد و نیـت ایجـاد و زمینه‌سـاز گمراهـی عـده‌ای شـدند کـه بـر عمـق اعتقـاد حقِّ خویـش نیفـزوده، سـطح را سـکنی گزیـده بودنـد.

«مهدویـت» بـه عنـوان یکـی از مهمترین اصـول اعتقاد شـیعه اثنـی عشـری، همـواره مـورد هجـوم کج‌اندیشـانی بـوده کـه تحمـل حقیقـت ظهـور منجـی آخرالزمان را نداشـته، به اشـکال گوناگون، سـعی بـر شـبهه‌پراکنی، تضعیف و یا تغییـر این باور داشـته‌اند.

در ایـن راسـتا؛ مدتـی اسـت گروهـی با چنیـن هدفـی، ادعایی باطـل را مطـرح نمـوده و سـرکرده خویـش را بسترسـاز ظهور، نماینـده خـاص حجـت خدا و امـام سـیزدهم شـیعیان می‌دانند و وی را یمانـی موعـود می‌خواننـد.

ادعـای فـردی در چنیـن جایگاهـی، آشـکارا با اصـول اعتقادی شـیعیان در تناقـض بـوده و پیـروان این بـاور باطل، بـه اتکای ظاهـر بزک شـده ایـن ادعـا، خویـش را در جهلـی ظلمانی فرو برده‌انـد.

تبلیغـاتِ تهـی از حقیقت ایـن جریـان، در روزگاری که پیروان حقیقـت، در رنـجِ گذر از پیـچ و خم‌هـای دوران غیبت حضرت موعـود اسـتخوانِ می‌سـایند، باعـث شـده تا عـده‌ای به اشـتباه، هـلاک کننـده سـوزِ سـرمای زمسـتان را نسـیمی از بهـار تلقی کننـد، خـود را در معرض آن قرار داده، استخوان‌هایشـان از فرط سـرما تُرد و سـپس خُرد شـود.

سزاسـت در ایـن دوران وانفسـای غیبـت حجـت حـیِّ حاضـر، حضـرت صاحب‌العصـر والزمـان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشـریف، هـر شـیعه‌ای به هر لحظه، دسـت بـه دعـا برداشـته و از خداوند بـاری تعالـی، ثبوت بـر اعتقـادات صحیح خویش را خواسـتار شـود، چـرا که طبـق نـص صریـح روایـات؛ تحمـل تلاطمات اعتقـادی در دنیـای پیـش از ظهور، بر همگان سـخت و دشـوار خواهـد بود.

نویسنده‌ای کوچک و رؤیایی بزرگ

ابراهیم علیپور

هر از گاهی این کار را انجام می‌دهد و به تفریح مورد علاقه‌اش تبدیل شده‌است. برایش فرقی نمی‌کند با چه وسیله‌ای؛ گوشی مادر، تبلت متین یا لپ تاپ من.

روی مبل یک نفره سبزرنگ کنار پذیرایی فرو رفته، گوشی همراه مادرش را به دست گرفته و با دقت مشغول تایپ کردن است. عروسکش سوگند را که دامن چین‌دار به تن دارد و امواجی از گیسوان طلایی، ساحل شانه‌هایش را پوشانده، روی پایش نشانده و او هم چشمان دکمه‌ای‌اش را به صفحه گوشی دوخته است. طوری که انگار تلاش می‌کند تا ایده‌های جدیدی به زهرا برای نوشتن بدهد.

مدتی مشغول نوشتن می‌شود و گاه به نظر می‌رسد جملات قبلی را پاک می‌کند و مجدد می‌نویسد، زیر لب با سوگند حرف می‌زند و مشورت می‌کند. حروف، پشت سر هم و بی وقفه کنار هم می‌نشینند، بدون آنکه معنایی را خلق کنند در هم فرو می‌روند و میانشان برای خودنمایی بیشتر، جدالی بی امان در جریان است. نمی‌داند که چه می‌نویسد، اما می‌داند چه می‌خواهد بنویسد!

صدای تلویزیون زیاد است، اما او هیچ توجهی به اطراف ندارد. حین نوشتن، گاه مثل لاک‌پشتی که سر از لاک بیرون آورده باشد، سرش را بلند می‌کند و به تلویزیون خیره می‌شود. تصاویر ذهنی‌اش بر نقش‌های متحرک جعبه جادو منطبق نیست. نمی‌داند که چه می‌بیند اما می‌داند چه می‌خواهد ببیند! گاه چند تار مویی که نیم‌رخش را پوشانده، به دور انگشت اشاره می‌پیچد، تا جلوی دهانش می‌آورد و رها می‌کند؛ دارد فکر می‌کند. جمله جدیدی به ذهنش می‌رسد و دوباره سر در لاک فرو برده و بلافاصله، قبل از اینکه فراموشش کند، تایپ می‌کند. آنقدر با دقت و وسواس می‌نویسد که لحظه به لحظه بر علاقه‌ام برای دیدن اثری ادبی که به زودی متولد خواهد شد، افزون می‌گردد، با اینکه می‌دانم او هنوز سواد نوشتن ندارد!

سعی می‌کنم متوجه نگاه‌های زیر چشمی‌ام نشود. می‌دانم که به سراغم خواهد آمد و خواهد خواست تا آنچه نوشته برایش بخوانم. در پایان متن نقطه گذاشت، این را از متین آموخته بود.

مغرور و با اعتماد به نفس، سوگند را بغل کرد و گوشی به دست سراغم آمد. خودش را از کاناپه بالا کشید و کنارم

نشست. سوگند را هم که هنوز در فکر ایده‌های جدید بود، کنار خود روی کاناپه نشاند. گوشی را به دستم داد و گفت:»بخون ببین چی برات نوشتم.»

نوشته بود: االلبزلبیباامننتنالیی تاتناییدد...

پیش از آنکه شروع به خواندن کنم، سوگند که برای شنیدن، گوش تیز کرده بود و از پشت زهرا سرک می‌کشید، کنترلش را از دست داد و افتاد. زهرا بغلش کرد، روی پایش نشاند و گفت: «اینجا بشین و گوش کن.» رو به من کرد و گفت:»خب بخون دیگه»

و من خواندم: به نام خدا، سلام...

وقتی متن را آنگونه خواندم که او می‌خواست نوشته باشد،گوشی را گرفت و با کمال افتخار و غرور، راهش را گرفت و رفت سراغ متین. طوری برایش پشت چشم نازک کرد که گویی او نویسنده رمان‌های کلاسیک است و متین، پسرکی بی‌سواد که سر سعدی، حافظ می‌فروشد؛ همان که چند بار از پشت شیشه ماشین، برایش شکلک درآورده بود.

حال که از نتیجه کارش مطمئن شد، خواست تا اثر ادبی‌اش را به متین هم نشان بدهد، اما از آنجا که می‌دانستم متین تصور او را در مورد اثرش بر باد خواهد داد و امیدش را به یاس مبدل خواهد نمود، با ترفندی زیرکانه منصرفش کردم و او به تفریحی دیگر سرگرم شد. پس از آن به فکر فرورفتم و ناگاه، به یاد نامه‌هایی افتادم که نویسندگان اعمالم برایتان می‌آورند. نامه‌هایی پر از غلط و اشتباه، اما نه اشتباهات املایی یا نگارشی؛ مرقومه‌هایی که ضرباهنگ جملاتشان، موسیقی ناکوک اعمالم و ترجیع‌بندشان شرمساری همه روزه‌ام می‌باشد. روزنگاره‌هایی که به گمان خویش در آنها بهترین اتفاقات را رقم زده و برای هرچه زیباتر شدنشان با بهترین‌ها مشورت کرده بودم. به هنگام خلق بسیاری از آنها ذوق کرده و به خاطرشان به خودم افتخار می‌کردم. اما حالا می‌دانم که بسیاری از آنها خوشایند شما نبوده و تصوراتم، توهماتی بیش نبوده است! به همین خاطر، تصمیم گرفتم که این چند خط را برایتان بنویسم. گرچه می‌دانم که خودتان می‌دانید و البته این را نیز می‌دانم که شما هم پدر هستید و فرزندتان را مأیوس نمی‌کنید. می‌دانم چه بسیار مواقع که اشتباهاتم را نادیده گرفته و پیش دیگران رسوایم نکرده‌اید؛ دیگرانی که به رابطه پدر و فرزندی‌مان حسودی می‌کنند؛ آنهایی که گاه می‌خواهند پا جای پای شما گذاشته و برایم بزرگتری کنند. کسانی که نه تنها مرا نمی‌شناسند، بلکه زبان مرا نیز نمی‌فهمند و در عجبم که چگونه مدعی هدایت کسی هستند که حتی صدایش را نمی‌شنوند!

پدر مهربانم؛ افسوس که نمی‌دانم کجایید، اما خوشحالم که هر لحظه مرا می‌شنوید و امید دارم با نظر لطفتان به لحظات بی‌مفهوم زندگی‌ام معنا بخشید.

حکایت تکرارها...!

علی دادخواه

این روزها برگ‌های درختان، در گوشه و کنار پیاده روها در خواب به سر می‌برند و گاه و بی گاه، رهگذران بر آنها پا نهاده و فریادشان سکوت فضا را در هم می‌شکند.

بالانشین درختان کجا و حضیض خیابان کجا؟!

آوایی که رهگذران از شنیدنش لذت می‌برند؛ فریاد بی‌صدای همان برگ‌های نازپرورده‌ایست که در بادهای بهاری، شوق زندگی را نواخته و به گرمای تابستان، پناه عابران بوده‌اند.

به‌راستی چه شده که فریب خورده و جامه سبز دریده‌اند؟!

خزان به بهانه گردشی هرچند کوتاه، در دل‌هایشان تردید انداخت، دستانشان را از دامان پر مهر درخت، جدا ساخت و زرد رویانی شدند در گوشه‌ای نامعلوم رها، که حال مجبورند سر بر زمین گذاشته، یاد ایام سبز پیشین را مرور کنند.

به روزگاری؛ مردم اعم از زن و مرد، پیر و جوان، هم‌عهد و یک رنگ شدند تا بمانند پای پیمانی که نبی خدا از آنها به دستور حق تعالی گرفت تا در روزگار پس از ایشان، مردم گمراه نشوند و دست ناپاک غاصبین از مکر بر آنان دور بماند.

بر کسی پوشیده نیست؛ آخرین فرستاده خداوند، در مسیر رشد و تعالی جامعه، زحمات بسیاری متحمل شدند.

ایشان سال ها تلاش نمودند تا همگان متصل به ریسمان ولایت الهی باقی بمانند، چرا که تنها مسیر هدایت و سعادت مردمان، اتکای همیشگی ایشان بر یگانه شیرازه حقیقت عالم بود.

حقیقتی که پس از پیامبر در جانشینان بر حق وی جلوه گر شد و ایام، حقانیت ایشان را بر همگان نمایان ساخت.

اما حیف که مردمان قدر ایشان را ندانستند.

به آن وقت که پهلوان عرب و عجم، درب خیبر را با عشق به معبود خود به آنی از جای بلند کرد، اغلب مردم سر تعظیم پیش قدرت پهلوانی‌اش فرو آوردند، مگر یک نفر که در دل این زمزمه سرداد؛ «زورمندان در جهان بسیار باشند؛ امروز آمده و فردایی خواهند رفت. باید به‌دنبال راهی بود که حقانیت‌اش به هیچ جبری خدشه نیابد!»

دست تقدیر، روزی گذر آن مرد را به کوچه‌ای انداخت که

پهلوان خیبرشـکن در آنجا سـکونت داشت.
بسـیار به شـگفت آمـد هنگامی کـه دیـد، دودی سـیاه از تنور خانـه آن جوانمـرد بـه آسـمان بلنـد اسـت، چرا که می‌دانسـت ایشـان از نزدیک‌تریـنِ مردمان به رسـول مرسـل حضرت محمد صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسـلم و از اهـل بیـت ایشـان اسـت؛ و به فکر فـر روفـت؛ «اکنـون که جامعـه در عزای ایشـان به‌سـر می‌برد، این چگونه رفتاریسـت؟!»
آخـر شـنیده بود در خانه مسـلمانان، پس از فوت عزیزانشـان، تا چنـد روز بسـاط پخت و پز به راه نیسـت.
پـس بـه قصـد شـماتت امیرمومنـان علی علیه‌السـلام به سـمت خانه ایشـان روانه شـد.
دود سـیاهی کـه کوچـه را در برگرفتـه بـود، حیـرت زده‌اش کـرد و تعجبش وقتی بیشـتر شـد کـه درب خانه همـان پهلوان خیبرشـکن را، نیمـه سـوخته و در حوالـی‌اش هیزم کینـه فراوان یا فت.
آن هنـگام کـه آگاه گردیـد؛ چـه ظلمی نسـبت به ولـی خدا با کشـتن فرزند و مجروح سـاختن همسـر وی روا داشتند؛ اشک از چشـمانش جاری شـد و شـهادت به حقانیت اسـلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسـلم داد و بـر ولایـت جانشـین پیامبـر اقـرار نمود.
از مردمانی بی‌خرد که زود عهدشـان را شکسـته و پیمان‌شـان را از یـاد بردند دل‌سـرد گشـت و آنهـا را فریب خورده در مسـیر گمراهـی می‌دید.
او خـوب می‌دانسـت؛ جامعـه ای کـه از تبعیت ولـی برحـق خویـش سـر باز زنـد، چاره‌ای جز سـر سـپردن به فریبـکاران نخواهد داشـت.
ایـن روزهـا نیـز، همچون همیشـه، عـده‌ای در پی فریـب، جعل حقیقـت و گمـراه نمـودن مردمان به سـر می‌برنـد و در این راه از هیچ حیلـه‌ای مضایقـه نمی‌کنند.
گروهـی خـواب و رویـا را ابـزار فریـب اختیـار نمودنـد و دل سـپردگان بـه امـام حـی حاضـر را بـه بهانـه تقرب به سـاحت مقدس ایشـان، به عوض سـبز دشـت حیـات پر مهـر مهدوی به شـوره‌زار بیابـان جهـل سـوق داده‌اند.
داستان تاریخ؛ حکایت تکرارهاست و پند نگرفتن‌ها!
عاقبـت سـبز رنـگ، برگ‌های جـدا شـده از آغـوش درختان، چیـزی جـز خُرد شـدن زیر پـای رهگـذران نخواهد بـود، مگر بـه عنایتی!

امشب شهر را غریب آرام یافتم

سکوت خیابان‌ها به نظرم عادی نیامد.

گویی طوفانی سخت، ساعاتی پیش این اقلیم را درنوردیده و حال به زمانی جدید در مکانی

جدید بزل نزول می کند.

و شاید چند خیابان آن طرف‌تر، خانه‌ها بیابم که خراب شده و انسان‌هایی که دیگر

بودنشان را باید سرشماری تایید کند.

من ساکن شهری ساحلی نیستم اما می‌بینم ماهیانی را که طوفان با خود به خیابان‌ها انداخته

و مردمانی که به بیم شبهه صید مانده‌اند چگونه عنایت طوفان را بر خویش حلال کنند.

ماه، محرم است و عدم دقت تو بر چرایی این گونه نامیدنش را بعید می‌دانم!

به فقاهت، هر منشی را حکمی دائر و حرمت هر چیز به حکمی صادر

این که دنیای پس از حسین علیه‌السلام را آرام تصور کنی، خیالی تهی از حقیقت است.

همچنان که حکم را در تناول ماهیِ دریا پس‌زده، حلال تلقی کنی!

ساعاتی است در شهر، گیج و حیران در پی توام و حال؛ صبرم لبریز، تو گویی ماهیانی که

از درد طوفان، آواره شهری شده باشند.

اینجا همه چیز در نبودنت، غریب، آرام است!

صاحب الزمان
بقیت الله خیر لکم
امام مهدی علیه السلام: چگونگی بهره مند شدن از من در روزگار غیبتم همچون بهره مند
شدن از خورشید است، آنگاه که در پس ابر از دیدگان پنهان می شود.